

#### میدون و سوفیا

### من وقالیباف و ۱۰۰ نفر دیگر!



پوریا عالمی

● سوفیا... عشقم... شاید باورت نشود، اما محمدباقر قالیباف، کاندیدای دائمی انتخابات ریاست‌جمهوری ایران، از نوجوانی تا به حال، دیروز تکست داد بهم و گفت: میدون دوم! تو فقط حرف من را باور می‌کنی، گوش بگیر بین چه می‌گویم: «مجموع مبلغ مالیات صد نفر از کسانی که مالیات واقعی نمی‌دهند، بیشتر از دو میلیون مالیات‌دهنده کم‌رآمد است؛ چون این واقعیت‌ها را می‌گویم، نتیجه‌اش می‌شود راه‌انداختن جنگ روانی علیه من» و از من خواست این موضوع را به گوش همه برسانم و جلوی جنگ روانی علیه قالیباف را بگیرم.

حقیقتش را بخواهی، من هم با آقای قالیباف هم‌نظر هستم و معتقدم صد نفر دارند در کشور تخوریخوری می‌کنند.

منتها من و آقای قالیباف چندان اختلاف‌نظر جزئی داریم:

۱- قالیباف می‌گوید اینها اگر مالیات بدهند اوکی است؛ من می‌گویم اصلا نباید تخوریخور کنند.
۲- آن صد نفری که قالیباف می‌گوید با این صد نفری که من می‌گویم فرق دارا! فرقی‌ش این است که صد نفر من صدا تا خانواده است که آن صد نفر قالیباف را هم دربر می‌گیرد.

۳- قالیباف می‌گوید مالیات بدهند اوکی است. مثل این رفیق ما که چراغ قرمز را همیشه با سرعت زیاد رد می‌کند و ما می‌پرسیم چرا؟! می‌گوید جرمه‌اش را می‌دهم!

۴- این صد نفر که قالیباف می‌گوید مشخص است ربطی به آن افرادی که از املاک نجومی و زمین و کوه و باغات و ... استفاده نکردند ندارد. چرا؟! چون آنها مالیات املاک را داده بودند و قالیباف روی مالیات حساس است.

۵- صد نفر موردنظر، هرکدامشان سه‌تا آقازاده داشته باشند و چهارتا نوه و شش‌تا برادرزاده و پنج‌تا خواهرزاده و دو داماد و نفری سه‌تا هم برادر داشته باشند چقدر می‌شود؟! اینجا همان جایی است که کاندیداهای ریاست‌جمهوری اصولا با هم اختلاف دارند؛ یکی‌شان می‌گوید جوان‌گرایی، یکی‌شان می‌گوید زن‌خوب!

سوفیا... تو چه می‌گویی؟ به نظر مسئله ما همین است که آقای قالیباف می‌گوید؟ یعنی این صد نفر که قالیباف گفته و پنه‌شان را ریخته روی آب! اگر مالیاتشان را بدهند قضیه حل است و از فردا همه چیز گل‌بلبل می‌شود!

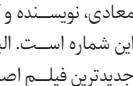
سوسقما... عشقم... به نظر با این حساسیتی که آقای قالیباف دارد، آیا امسال نباید به‌عنوان مشتری خوش‌حساب مالیاتی معرفی شود و تلویزیون باهاش مصاحبه کند؟

سوفیا... عشقم... قول بده جنگ روانی علیه من راه نیندازی که من هم مجبور بشوم بروم تویت‌کنم که بابای سوسقیا و قایل‌باف مالیات که نمی‌دهند، پول آب‌وبرقشان هم مانده!

#### پیشخوان

### معدای و فرهادی در فیلم

● ماهنامه تخصصی فیلم این‌بار عکس روی جلد خود را به فیلم متفاوت «بمب، یک عاشقانه» داده است؛ دو نقد بر این فیلم به‌همراه گفت‌وگو با پیمان



معدای، نویسنده و کارگردان آن از مطالب خواندنی این شماره است. البته در این شماره پرونده‌ای برای جدیدترین فیلم اصغر فرهادی، «همه می‌دانند» نیز تهیه شده است. این پرونده شامل نهدهایی است با عنوان عشق: تکلیف یا حق؟، زمان یازپافته، همه حق دارند، گفت‌وگو با اصغر فرهادی، نویسنده فیلم‌نامه و کارگردان «همه می‌دانند» و هیچ‌کس نمی‌داند چه گذشته‌ای در انتظارش است. در بخش خشت و آینه مجموعه‌ای از یادداشت‌های منتقدان به چشم می‌خورد. این یادداشت‌ها از این قبیل است: ابتذال را به رسمیت بشناسیم! پلاک‌باستر در ماکپلکس/ یله/ بلنگانه/ سینمای منتقل داریم، خوشم داریم!/ سستاره‌ای چشمک نمی‌زند/ طاعون بی‌آبرویی/ در ستایش گفت‌وگو/ آرمی، چرا این است!/ یک جشنواره بسیار خاص/ یک تبصره برای پیش‌تازان/ نفس باد صبا/ نقد نقد/ غلط نسازیم!/ آوازهای یک پرنده بی‌بال‌ویر. همچنین گزارش جشنواره فیلم سینماحقیقت، یادی از فرح‌الله حیدری، فیلم‌بردار شناخته‌شده که به‌تازگی درگذشت، در کنار دو نقد بر فیلم متفاوت «سرو زیر آب» و گفت‌وگو با محمدعلی باشه‌آهنگر، نویسنده و کارگردان، می‌تواند جزء خواندنی‌های شماره ۵۵۲ باشد. نقدی بر آستیکمات (مجدرضا مصطفوی)، دو نقد بر گلدن‌تایم (پوریا کاکاوند)، اخباری از سینمای جهان نظیر موری بر نامزد‌های گلدن‌گلوب و یادی گذرا از برتولوچی و نقدهایی درباره فیلم‌های روز، مانند درخت گلایی وحشی (نوری بیلگه جیلان)/ دو جهان موازی (استیون اسپیلبرگ) و پرونده‌ای برای اثر تحسین‌شده برادران کوش، تصنیف باستر، در این صد صفحه گرد آمده است.

ماهنامه فیلم معتبرترین نشریه تخصصی سینمای ایران است.

# شترخوار

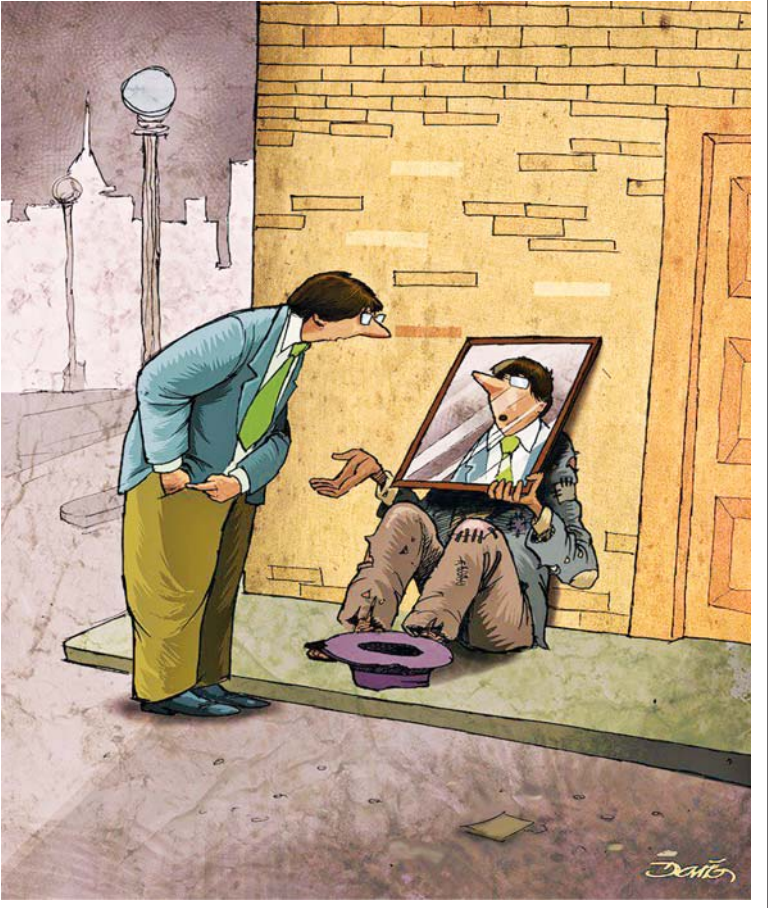
www.sharghdaily.ir

یکشنبه ۱۶ دی ۱۳۹۷ • ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۴۴۰ • ۶ ژانویه ۲۰۱۹ • سال شانزدهم • شماره ۳۳۲۵ • ۱۶ صفحه • اذان ظهر تهران ۱۲:۱۰ • اذان مغرب ۱۷:۲۶ • اذان صبح فردا ۵:۴۵ • طلوع آفتاب ۷:۱۵

#### روزنفرها

#### کارتون خواب

داریو کاستیلیجوس



#### دور دنیا

### نافرمانی مدنی علیه ترامپ

یکی از استادان علوم سیاسی دانشگاه پرینستون، یان ورنز مولر که تازه‌ترین کتاب او «بیوپولیسم چیست» نام دارد، در مقاله‌ای با عنوان «احیای نافرمانی مدنی» به اهمیت این مقوله در دنیای امروز و به‌ویژه در مقابله با ترامپ و بیوپولیست‌هایی همچون او پرداخته است. در کشورهایی مانند ایالات متحده، برزیل و مجارستان سر برآورده‌اند. بخش‌هایی از این مقاله را می‌خوانیم.
با توجه به سربرآوردن بیش‌ازپیش بیوپولیسم و اقتدارگرایی در سراسر جهان، مدام صحبت از «مقاومت» به‌ویژه در ایالات متحده در میان است. اصطلاح نسبتاً سهل و ممتنعی است، مقاومت را می‌توان به هر چیزی، از حمایت از کاندیداهای مخالفان تا کارهای پرخطری مثل فعالیت زیرزمینی برای خراب‌کاری در زمان اشغال نازی‌ها در جنگ جهانی دوم اطلاق کرد... اما یک جایگزین دقیق‌تر برای واژه «مقاومت» وجود دارد که این روزها کمتر از آن استفاده می‌شود و آن اصطلاح «نافرمانی مدنی» است. در تئوری، نافرمانی مدنی باید سلاحی مؤثر علیه بیوپولیست‌ها باشد. اما در عمل این مفهوم با دو چالش عمده مواجه است: نخست سوءتفاهم گسترده‌ای که درباره پیامدهای نافرمانی مدنی وجود دارد و دوم، تغییر چشم‌انداز رسانه‌ها که باعث شده است رساندن پیام‌های نافرمانی مدنی به مخاطبان گسترده و متنوع دشوار شود. جان راولز، فیلسوف آمریکایی، در اوایل دهه ۱۹۷۰ تعریفی کلاسیک از نافرمانی مدنی ارائه داد. به عبارت ساده، این اصطلاح به معنی نقض قانون آشکار است، اما به شیوه‌ای آگاهانه و غیرخشنوت‌آمیز به منظور متقاعدکردن همشهریان دراین‌باره که یک قانون باید تغییر کند، زیرا عادلانه نیست. در صورت‌بندی راولز، کسانی که مرتکب اقدام نافرمانی مدنی می‌شوند، باید آماده پذیرفتن مجازات انجام این کار باشند. امروزه حتی از تظاهراتی که قوانین را نقض نمی‌کنند، اغلب با عنوان «غیرمدنی» یا برای جامعه‌ای که پیشاپیش قبحی شده، بیش از حد «فرقه‌انگیز» است. درباره شهروندانی که در جریان جلسات محاکمه برت کاناوا، نامزد ریاست دیوان عالی ایالات متحده، تظاهراتی بر پا کردند، از عبارت «راذل‌وآوایش» استفاده شد. حتی لیبرال‌ها تظاهراتی را که سیاه‌پوستان در اعتراض به پلیس و برای اهمیت‌دادن به زندگی سیاهان ترتیب دادند، بیش از حد پراخشگرانه دانستند. همچنین به تظاهرکنندگانی که در بوداپست گردهم آمدند و علیه حکومت اقتدارگرای ویکتور اوربان، نخست‌وزیر مجارستان، شعار دادند، عنوان «نارشیست‌های لیبرال» داده شد. در هر مورد، واژه «مدنی» در نافرمانی مدنی چنان مورد اشاره قرار می‌گیرد که باید معنای آن ادب و مهربانی باشد. راولز معتقد بود که

کتاب «رئیس‌جمهور گم شده است» را خواندم. اصلی‌ترین اهمیت کتاب، همسکاری بیسل کلینتون، رئیس‌جمهور اسبق آمریکا با جیمز پترسون در نوشتن این کتاب است. پترسون، نویسنده نامدار آمریکایی است که به نوشتن داستان‌های تخیلی اشتها دارد. در سال ۲۰۱۶ پردرآمدترین نویسنده سال در آمریکا معرفی شد. چندین فیلم از کتاب‌های داستانی او ساخته‌اند. چنین نویسنده چیره‌دستی در یک ابتکار نو در کنار رئیس‌جمهور آمریکا قرار می‌گیرد و با کمک هم زمان تولید می‌کنند. قطعا یک رئیس‌جمهور نمی‌تواند رمان خوب خلق کند. گاهی نمی‌تواند حتی خاطرات خود را بنویسد، اما می‌تواند ناب‌ترین اتفاقات را با سری‌ترین پشت‌بردها و روایت اتاق‌های یخت‌ویز سیاست تعریف کند و بهترین دست‌مایه و سوزه را برای یک رمان‌نویس بزرگ بیافریند. به نظر من که هم دستی در سیاست و هم اندک آشنایی‌ای با ادبیات دارم. در این کتاب البته نقش جیمز



محمدعلی ابطی

پترسون بیشتر از کلینتون است. داستان کتاب بر اساس یک حمله بزرگ سایبری شکل می‌گیرد که برای مقابله با آن رهبران همه دنیا با نقش‌های مثبت و منفی دعوت می‌شود تا یک گروه تروریست سایبری نتواند همه دنیا را به نابودی و تاریکی بکشاند. در این کتاب خلق یک داستان، نقش پررنگ‌تری دارد تا مثلاً اشاره به یک‌سری واقعیت‌ها و اخبار سری و حتی شکل تصمیم‌سازی در کاخ سفید و عملاً قرارگرفتن نام کلینتون ابزاری تبلیغاتی برای فروش کتاب بوده و سهم رئیس‌جمهور اسبق آمریکا پررنگ نبوده است. اما مهم‌تر از متن این کتاب، ابتکار نویسندگی مشترک یک رمان‌نویس برجسته با یک سیاست‌مدار درحیه‌ای است. در همه‌جای دنیا اگر این اتفاق شکل بگیرد که سوزه از سیاست‌مدار باشد و نوشتن از نویسنده‌ای که بتواند سوزه را تبدیل به رمان کند، جهش بزرگی در ادبیات و سیاست اتفاق خواهد افتاد. سیاست‌مداران زیادی با دنیایی از اطلاعات سری و تأثیرگذار در آینده بشریت بدون اینکه بتوانند آنها را بازگو کنند از دنیا می‌روند و از سوی دیگر نویسندگان بزرگی هستند که به دنبال سوزه می‌گردند و نمی‌دانند چه بنویسند یا نوشته‌های خوبی می‌نویسند، اما پیوندی با واقعیت‌ها ندارد و فقط رمان‌نویسی است و گری‌ها را

#### منظومه خاموش ۲

### کربلای ۴ منطقه خالی از مردم



مهدی حجوانی

از کامیون به اتوبوس‌های گل‌مالی‌شده و مستتر منتقل شدیم. پرده‌ها را کشیدیم. بلند آیه‌الکرسی خواندیم و صلوات فرستادیم. بعد صداها کم‌کم خاموش شد و خواب سنگینی اتوبوس را در خود گرفت. پیش از طلوع آفتاب بیدارمان کردند.

#### عروסקی شکسته با موهای زولیده

نمی‌دانستیم کجا هستیم. توی یک نخلستان بودیم. زمین به‌شدت کل‌آلود بود. خاک نرم زمین چسب داشت. پوتین که فرو می‌شد دیگر نمی‌خواست برگردد. پوتین‌ها مثل کفش‌های فضانورد‌ها غول‌پیکر و سنگین شده بودند و راه‌رفتمان هم مثل پیاده‌روی فضانوردان بود. وارد خانه‌هایی خالی از سکنه شدیم. دسته ما را به حیاط بزرگ خانه‌ای فرستادند تا در اتاق هایش مستقر شویم. مشخص شد که پیش از ما گروهی از بچه‌ها به اینجا آمده و اتاق‌ها را فرش کرده بودند. در چوبی اتاق را باز کردیم و داخل شدیم. اتاق کوچک و ساده‌ای بود با سقف چوبی؛ چوب‌های گردی به اسم چندل، هرکس گوشه‌ای ولو شد. اذان را که گفتند، نماز را بجا آوردیم و بعد غش کردیم. صبح هوا مآلود بود و زمین خیس. از اتاق که بیرون آمدیم تازه توانستیم اطرافمان را ببینیم. ما در بهمنشیر کنار رودخانه بهمنشیر در آبادان مستقر شده بودیم. اسم آبادان مرا بیشتر از پیش به یاد همسرم، زهره، انداخت که توی شهرش مانده و جنگیده بود و چه حسی داشت آنجا! حالا نوبت من بود؟ می‌ترسیدم که نتوانم این بار را بکشم. متوجه شدیم که تا یک سال پیش مردم در این منطقه زندگی می‌کردند. بعد دولت از بیم حمله عراق، در جای دیگری به آنها خانه داده و بهمنشیر را تخلیه کرده بود. با روشن‌شدن هوا به حیاط خانه رفتم. دوزخ‌آلود حیاط. اتاق بود. احتمالاً چند خانواده در این اتاق‌ها زندگی می‌کردند. وسط حیاط نخل بلندی سر به آسمان کشیده بود. پای دیوار حیاط و توتی چندتایی از اتاق‌ها یک مشت وسایل زندگی ریخته بود که مردم نتوانسته یا نخواسته بودند با خود ببرند؛ گهواره بچه، لنگه چکمه‌ای کوچولو و صوتی‌رنگ که احتمالاً متعلق به یک دختر بچه بود، عروסקی شکسته با موهای زولیده، روسری چنایی، موتور گازی اسقاطی و یک دوچرخه که انکار از زیر خاک درآمده بود. هیچ‌جایی زانگر مهربان و زحمتکش‌های اعتراضی بیش از یک قرن گذشته انجام شده است. اریکا جی‌نوروت و ماریا جی، استیفن، دانشمندان علوم اجتماعی، نشان دادند که مقابله سخت ولی غیرخشنوت‌بار دو برابر بیشتر از روش‌های جایگزین خشنوت‌آمیز احتمال موفقیت دارد. بر اساس این داده‌ها، مشارکت پایدار فقط ۳۰۵ درصد از جمعیت می‌تواند برای دستیابی به تغییرات اساسی سیاسی کافی باشد. مطالعه اخیر سه دانشمند دانشگاه هاروارد نشان می‌دهد ایالات متحده به اکوسیستم رسانه‌های دست‌راستی تبدیل شده است که در آن همه «اخبار» بلافاصله طوری قالب داده می‌شود که مورد تأیید شهروندان متمایل به راست باشد و در حکومت‌های نیمه‌اقتدارگرا مانند مجارستان اوربان، رسانه‌ها درحال‌حاضر به‌طور کامل تحت سلطه کنشگران طرفدار دولت‌اند. در چنین شرایطی، اکثر اوقات آنچه راولز به عنوان «حس عدالت عمومی» می‌نامد، افراق می‌کند، به حاشیه رانده، تحریف یا به‌کلی خاموش می‌شود.

بر این اساس، اعمال بالقوه نافرمانی مدنی نباید به خود اجازه دهند که در دام ادب و احترام بیفتند. مطمئناً اگر چشم‌انداز رسانه‌ای در کشوری مانند ایالات متحده کمتر از این تحریف شده باشد، نافرمانی مدنی مؤثرتر خواهد بود. اما این روش هنوز هم یکی از مؤثرترین شکل‌های «مقاومت» دموکراتیک موجود است.

#### یادداشت

## داستان مشترک رئیس‌جمهور و آقای نویسنده

از جامعه باز نمی‌کند. این همکاری یک رئیس‌جمهور و یک نویسنده بزرگ که در کتاب «رئیس‌جمهور گم شده است» شکل گرفته، آغاز یک راه نو برای نویسندگان است. این کار خوب البته می‌تواند از طریق سلطه هریک از طرفین ماجرا دچار آسیب نشود. نویسنده باید بتواند از سیاست‌مداران درجه اول اطلاعات سوزه نویسدگی خود را بگیرد و از دخالت‌های قدرت‌محور آنها دور بماند و‌گرنه ادبیات قربانی سیاست می‌شود. در ایران تا جایی که من اطلاع دارم، اتفاقات مهمی در عرصه سیاست داخلی و خارجی رخ داده است که بسیاری از آنها اگر در همکاری سیاست‌مداران و نویسندگان شکل بگیرد می‌تواند داستان‌های عجیب و نابی خلق شود. گرچه به نظر می‌رسد نه نویسندگان برجسته ایرانی به دلیل اینکه از قدیم‌وندیم در مورد همکاری با سیاست‌مداران همیز داشته‌اند و متهم به همکاری با قدرت می‌ش‌دهاند آآمدگی این کار را دارند و نه سیاست‌مداران برجسته کشورمان معنای این همکاری را می‌دانند، اما اگر در هر‌جای دنیا این اتفاق بیفتد، کام شیرینی خواهد بود. داستان کتاب «رئیس‌جمهور گم شده است»، ماجراهایی است که در دو، سه روز اتفاق افتاده، اما خواندنی، هشداردهنده و مهم است. تا می‌توانیم کتاب بخوانیم.

#### مغز اجتماعی -۵۰

### فروغ در آستانه جنون

دوقطبی، دست‌وپنجه نرم می‌کرد و به این علت چند بار دست به خودکشی زده و به قول خودش به «بیماری شاد» مبتلا بوده است. همیشه به خاطرم می‌ماند که او به همین علت در ۲۱سالگی (۱۳۳۴) در آسایشگاه رضاعی شمیران بستری شد و به او شوک برقی دادند؛ همان آسایشگاه روانی‌ای که من ۲۰ سال بعد (۱۳۵۴) در آنجا به عنوان کارآموز پرشک در روزهای تعطیل و شب‌ها کشیک می‌دادم. چیزی حدود ۱۱ سال بعد، پس از تصادف اتومبیل مرک‌بارش (بهمین ۱۳۴۵) را به بیمارستانی آوردند که من از ۱۰ سال بعد از آن (۱۳۵۴) به مدت ۳۰ سال (با قطع و وصلی ۱۰ساله) به عنوان متخصص مغز و اعصاب کار کردم و در آنجا بود که بازنشسته دانشگاه شدم. همیشه فکر می‌کردم اگر فروغ را ۱۲ سال دیرتر (۱۳۵۷) به دلیل خون‌ریزی مغزی به بیمارستان می‌آوردند، سریع‌تر می‌شد خون‌ریزی احتمالی مغزی او را با سی‌تی‌اسکن تشخیص داد و شاید امید بجاتی بود. به عبارتی همیشه فکر کردم که من به عنوان پزشک به او دیر رسیده‌ام.

در اختلال خلقی دوقطبی با جنون افسردگی و شیدایی که فروغ فرخ‌زده به آن مبتلا بود، اهمیت تن در فرایند عاطفه و شناخت در مغز برجسته می‌شود. در دوران افسردگی، سنگینی و لختی تن چنان صفحه ذهن در مغز را پیر می‌کند که انرژی حیات را به نزدیک‌ای هیچ می‌رساند و تاریکی و افسردگی را بر همه وجود می‌گستراند و آنگاه که شیدایی حاکم می‌شود، تن چنان افراف آمیز سبکبال و مانند حریری شفاف قابل گذر می‌شود که کوئی دیگر هیچ حائلی برای گستراندن وجود بر همه عالم نیست و در این حالت، پرده زمان و مکان با سرعتی ناهماهنگ با واقعیت از هم دریده می‌شود

و گستاخی انسان برای عبور از هر مانع طبیعی به عرش می‌رسد. در هر دو حالت افراطی انقباض و انبساط خلق در جامعه تن در این اختلال مغزی نزدیک به جنون، فقط خدای شعر است که می‌تواند بودن در چنین برزخی



ناممکن را معنا بخشد. در این شرایط حتی چراغ رابطه تاریک می‌ماند، جسم، سنگین و لخت می‌شود و انسان گوشه‌نشین و انزواطلب می‌شود (نوبت افسردگی) و آنگاه که چراغ رابطه روشن می‌شود، جسم به سبکبالی بر کاهی است که باد آن را با خود می‌برد و آتش چراغ رابطه چنان درخشان است که می‌سوزاند (نوبت شیدایی) و در این شرایط متناقض و گیج‌کننده، این شعر است که به نجات می‌آید تا عظمت عبور تن از این برزخ و اعتلای آن در کلمات را به نمایش بگذارد. به همین دلیل، به روایت کندوکاو زندگی‌نامه‌ای فروغ، غم‌خوار آن چنان از هشت سال نتوانست حالات برزخی او را آن چنان که بایدوشاید احساس کند. ملموس‌بودن شعر فروغ فرخ‌زاد در همه دوره زندگی، از این خاصیت متضاد سنگینی و سبکباری افراق‌آمیز تن در دستگاه عاطفی و شناختی مغزش ناشی می‌گردد که در فرایند ارتباط پیافردی و اجتماعی او رخ می‌نمایاند و شعرهای اوست که از ناممکن، ممکن می‌سازد و به‌عبارتی، شعر معجزه‌ای می‌شود ناشی از آگاهی اهمیت تن در پیوند عاطفه و شناخت. به قول خود او این‌اس احساسات «زنگار و قیقاچ» او است که زمستند و واقعیت را برایش دشوار و حتی ناممکن می‌کنند و در عالم شعر است که زمستین در این برزخ را تحمل‌پذیر می‌کند. فروغ فرخ‌زاد از طریق شاعرانگی قادر می‌شود با تن ناهماهنگ و ناوک خود و بیگانه خود با دیگران و مغزی در آستانه جنون، با فروغ شاعرانه و خلاقانه خود، زیبایی بیافریند و تن به تسلیم نهد.

تثظیم هیجانات عاطفی است. ادعایی وجود ندارد که این نوع جنون با هر درجه‌ای از شدت برای خلق هنر شرط لازم یا کافی باشد. اما تعدادی از مبتلایان به جنون دوقطبی، هنرمند می‌شوند. از طرف دیگر می‌توان گفت که نابغه‌های خلاق، بیشتر در معرض خطر جنون افسردگی و شیدایی دوره‌ای با اختلال دوقطبی قرار دارند.

رابطه جنون با خلاقیت از زمان ارسطو تاکنون مطرح بوده است، اما موج جدید پژوهش روی اختلال دوقطبی در دستگاه هیجانی عاطفی مغز در افراد با خلاقیت‌های هنری و ادبی از سال‌های ۷۰ قرن گذشته ابتدا از سوی نانسی اندرسون و همکاران او در ۱۵ سال روی ۳۰ نویسنده و هنرمند خلاق انجام شد. نتایج این پژوهش به نفع رابطه نزدیک‌تر این نوع جنون با خلاقیت، به نسبت افراد عادی و جنون اسکیزوفرنیک بود. در دو دهه انتهایی قرن گذشته پژوهش‌های کیر دفیلد، جیمسون که خود پروفیسور روان‌پزشکی و مبتلا به این اختلال خلقی است، روی ۲۷ نویسنده و هنرمند، مجدداً توانست رابطه نزدیک خلاقیت با اختلال دوقطبی در نشان دهد که نقش شاعران به‌ویژه شاعران زن در آن برجسته است. در این میان می‌دانیم مشاهیر زنانی مانند سیلوپیا پلات و ویرجینیا وولف که با خودکشی به زندگی خود پایان دادند، به این نوع جنون دوره‌ای گرفتار بودند.

براساس کامل‌ترین زندگی‌نامه‌ای که از فروغ فرخ‌زاد داریم (فرزانه میلانی ۱۳۹۵)، شکی باقی نمی‌ماند که او از سن بلوغ با اختلال جنون